

بین سده های دوم تا چهارم هجری ایران شاهد تولد چهره های برجسته ای در علم ، فلسفه و ادب بود. ولی این روند از قرن پنجم رو به افول نهاد. دلایل آن شکوفایی و این افول چه بود؟ آیا اگر این رون ادامه می یافت مشکل عقب ماندگی ایران حل می شد؟ این فصل ضمن پاسخ دادن به این سوالات چگونگی رابطه علم و توسعه را نیز توضیح می دهد.

رشد علم ناشی از زندگی شهری است. عامل اصلی پیدایش شهرها رشد اقتصاد کشاورزی و تولید مازاد بر مصرف بود. این رابطه را نمی توان وارونه کرد و به هیچ فرمول پیچیده ای احتیاج نیست که رابطه رشد اقتصادی ، شهرنشینی و پیدایش علوم را شرح دهد. هدف علم بسط و توسعه توانایی های انسان بر طبیعت است.

رابطه توسعه و علم را می توان به طور خلاصه چنین بیان کرد. پیشرفت علم ناشی از رفاه جامعه ، یعنی رشد اقتصادی است. بنابراین ، می توان نتیجه گرفت که علم نه عامل رشد اقتصادی ، بلکه محصول آن است ، ولی زمانی که علم در مسیر رشد قرار گیرد ، خود به عامل جدیدی برای توسعه و رشد اقتصادی بیشتر بدل می گردد. این تنیدگی ممکن است باعث شود که ما این دو پدیده را جابجا ببینیم. اگر علم عامل رشد می بود و رشد علم پیش زمینه اقتصادی نداشت ، آنگاه می بایست این رشد را اولاً در همه جوامع به طور کم و بیش یکسان می دیدیم و نتایج آن را نیز در رشد اقتصادی این جوامع تجربه می کردیم ، زیرا اگر رشد علم به عوامل و شرایط دیگری وابسته نبود و صرفاً از ذهن خلاق انسانی ناشی می شد ، باید به نتیجه ای می رسیدیم که حاصل آن تفاوت نژادی است. البته نه به دلیل این نتیجه گیری ، بلکه با مراجعه با واقعیت های تاریخی ، می توان رابطه رشد اقتصادی ، رفاه جامعه و پیدایش و رشد علوم را دید. ثانیاً اگر علم صرفاً حاصل ذهن خلاق انسان بود ، رشد آن در تمام جهان یکسان می بود. در حالی که در بعضی جوامع علوم بسیار رشد کرد و در بعضی دیگر از حد دانش ابتدایی زیست - حیوانی فراتر نرفت.

اگر فرض کنیم که میان رشد علوم و نژاد انسانی رابطه ای وجود دارد ، آنگاه باید پرسید که چرا کپرنیک به جای قرن شانزدهم (۱۵۴۳ - ۱۶۷۳) در قرن اول میلادی و به جای لهستان در عربستان نظریه اش را ارائه نداد؟

چرا جامعه ایران هر سال و هر نسل ابن سینا و زکریای رازی و بیرونی بر خود ندیده است؟ چرا فرزندان این دانشمندان بزرگ ، امروز در وضعیت عقب مانده تری نسبت به جوامعی که این دانشمندان را در ده قرن پیش نداشتند ، قرار دارند. به طور خلاصه ، اگر نژاد غربی از نژاد شرقی برتر است یا بر عکس ، باید رشد علوم در میان جوامعی که امروز در وضعیت پیشرفته تری قرار دارند ، همواره وجود می داشت. در حالی که واقعیت تاریخی جا به جایی آنها را نشان می دهد. برای آنکه گالیله عمر خود را صرف رصد کردن ستارگان کند ، جامعه ایتالیا می بایست به رشد و رفاه نسبی اقتصادی رسیده باشد ، وگرنه او نیز می بایست در کار بلافصل تولید شرکت می کرد. وارونه اندیشی ، یعنی آغاز توسعه را عامل پیدایش و رشد علوم دیدن ، سبب می شود که علل عقب ماندگی را نیز وارونه ببینیم. در این فصل به نمونه هایی از این طرز تلقی وارونه اشاره خواهم کرد.

